

فصلنامه علمی- پژوهشی رهیافتی نو در مدیریت آموزشی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت
سال چهارم - شماره ۱ - بهار ۹۲
صص ۱۹-۳۲

مقایسه اثربخشی دو دیدگاه مشاوره شغلی بر مولفه‌های رفتار کارآفرینانه

کاترین فکری*^۱، عبدالله شفیع آبادی^۲، رحمت الله نورانی پور^۳، قدسی احقر^۴
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۴/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۱۰

چکیده

هدف از این پژوهش، تعیین و مقایسه اثربخشی الگوی چند محوری شفیع آبادی با نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون بر مولفه‌های رفتار کارآفرینانه دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران بود. روش پژوهش، نیمه آزمایشی از نوع پیش آزمون - پس آزمون با گروه کنترل بود. جامعه آماری این پژوهش شامل ۲۵۳ نفر دانشجویان کارشناسی ارشد داوطلب شرکت در کلاس‌های کارآفرینی در دانشکده علوم انسانی و اجتماعی می‌شدند که نمره کمتری در پرسشنامه رفتار کارآفرینانه کسب کرده بودند. از این تعداد ۴۵ نفر به‌گونه تصادفی انتخاب و در سه گروه کنترل و آزمایش ۱ و ۲ جایگزین شدند. بعد از ۸ جلسه آموزش داده‌ها به‌وسیله تحلیل کوواریانس و آزمون تعقیبی بن فرونی تجزیه و تحلیل شدند. نتایج نشان داد هر دو روش در افزایش مولفه‌های رفتار کارآفرینانه (تصمیم‌گیری، شناخت فرصت‌ها، تعیین ساختار، تامین منابع، و تعیین راهبردها) موثر بوده‌اند. بین اثربخشی دو روش در افزایش مولفه‌های شناخت فرصت‌ها و تعیین راهبردها تفاوت وجود داشته است و اثربخشی الگوی چند محوری شفیع آبادی بیش‌تر از نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون بوده است. بنابراین، پیشنهاد می‌شود از مفاهیم بنیادی هر دو مدل بویژه الگوی چند محوری شفیع آبادی برای افزایش رفتار کارآفرینانه دانشجویان استفاده بشود. **واژه‌های کلیدی:** الگوی چند محوری شفیع آبادی، نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون، مولفه‌های رفتار کارآفرینانه، مشاوره شغلی

۱- دانش آموخته دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، گروه مشاوره، تهران، ایران

۲- استاد دانشگاه علامه طباطبایی

۳- دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

۴- دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، گروه مشاوره، تهران، ایران

* نویسنده مسئول: katrin_fekri@yahoo.com

مقدمه

کارآفرینی فرایند شناخت و دستیابی به فرصت‌ها بدون توجه به کمبود منابع موجود و خلق محصول یا خدمتی جدید و ارزش آفرینی از هیچ است (Timmons, 1990). هم‌چنین می‌توان کارآفرینی را یک برنامه‌ریزی مهم اقتصادی و اجتماعی دانست که نیازمند ترکیبی از استعدادها، ظرفیت‌ها، و دانش بالاست (Sexton & Smilor, 1986). افراد کارآفرین می‌توانند مسیر تحولات حرفه‌ای را بشناسند و نسبت به نیازهای جدید آگاهی یابند و در راستای ایجاد مشاغل جدید قدم بردارند (Gibb, 2000, Quoted from Rezaie & Rahsepar, 2009). بنابراین، تأسیس شرکت نوپا شاخص بروز رفتار کارآفرینانه می‌باشد. در دیدگاه رفتاری قصد براین است که با شناخت ویژگی‌های ذاتی و تقویت ویژگی‌های رفتاری کارآفرینان بیش‌تری به جامعه معرفی شود تا آهنگ رشد و پیشرفت جامعه تسریع گردد (Teimoori & Alagheband, 2008).

براساس دیدگاه رفتاری هر رفتار محصول فرایندی پیچیده است که متغیرهای زیادی بر آن اثر می‌گذارند. کارآفرینی و ایجاد کسب و کار جدید نیز از این قاعده پیروی می‌کند به همین دلیل صاحب‌نظران مدل‌هایی را در زمینه بروز رفتار کارآفرینانه طراحی کردند. یکی از این مدل‌ها مدل فرای (Fry, 1993) است. از نظر فرای سه عامل در انگیزه کارآفرینان برای تأسیس یک شرکت نوپا دخالت دارند. این سه عامل عبارتند از: متغیرهای مقدم یا پیشینه، متغیرهای تسریع‌کننده یا حرکت‌دهنده و متغیرهای توانبخش. عامل مقدم با متغیرهای زمینه‌ساز ارتباط دارد. این موقعیت‌ها یا ویژگی‌ها عواملی هستند که باعث می‌شوند فرد به‌گونه خود آگاه یا ناخودآگاه امکانات کارآفرینی را مورد بررسی قرار دهد. عامل تسریع‌کننده حادثه یا موقعیتی است که به‌گونه ویژه عمل کارآفرینی را سرعت می‌بخشد. این‌ها حوادث برجسته زندگی هستند و شامل تحولات شخصیتی، مالی یا حرفه‌ای در زندگی یک کارآفرین هستند که در تصمیم‌گیری‌های وی تأثیرگذار می‌باشند. متغیرهای مقدم و تسریع‌کننده انگیزه بالقوه کارآفرینی را برای تأسیس شرکت یا سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیز به وجود می‌آورند. اما این مساله به این معنی نیست که شرکت‌های نوپا به‌گونه واقعی تأسیس خواهند شد. به عبارت دیگر برانگیخته شدن برای راه‌اندازی تشکیلات اقتصادی جدید بدین مفهوم نیست که شروع آن تشکیلات عاقلانه یا امکان‌پذیر است. فرد کارآفرین تنها یکی از اجزای تشکیل‌دهنده شرکت‌های نوپای کارآفرینانه است. بنابراین دو جزء فرصت و منابع در تصمیم‌گیری برای تأسیس شرکت‌های نوپا حیاتی می‌باشند و عوامل توانبخش نامیده می‌شوند. هم‌چنین فرای از ۵ جزء اصلی فرایند کارآفرینی شامل کارآفرین، فرصت، ساختار، منابع و استراتژی‌ها صحبت کرده است. او کارآفرین را فردی می‌داند که پس از ایجاد انگیزه تصمیم

آگاهانه می‌گیرد تا کارجدیدی را آغاز کند، فرصت‌های بازار را شناسایی می‌کند، تصمیم می‌گیرد که فردی یا شرکتهای کار خود را آغاز کند (تعیین ساختار)، منابع را شناسایی می‌کند و حمایت سرمایه‌گذاران را جلب می‌کند، هدف‌های کلی کار، راهبردها، استراتژی‌ها و برنامه‌های تفصیلی را اجرا و معین می‌کند (AhmadpourDariani, 2007).

همانطور که ملاحظه می‌شود مدل فرای رفتار یک فرد کارآفرین را از اولین مرحله کارآفرینی یعنی ایجاد انگیزه و تصمیم‌گیری تا آخرین مرحله یعنی ایجاد کسب و کار جدید برای خود و دیگران به وضوح نشان می‌دهد. بدیهی است که توقف در مرحله مانع از بروز کارآفرینی است. برای مثال افرادی که ایده‌های خوبی برای ایجاد شغل دارند اما جرات اجرا و ارائه آنها را ندارند یا نمی‌توانند راهبردها و استراتژی‌های رسیدن به هدف را بدرستی مشخص کنند نمونه‌ای از افرادی هستند که تمامی مولفه‌های رفتار کارآفرینانه را در رفتارشان بروز نمی‌دهند و در نتیجه تبدیل به یک فرد کارآفرین نمی‌شوند.

بعلاوه امروزه اختلاف نظر اولیه پژوهشگران درباره زاده شدن یا ساخته شدن کارآفرینان از بین رفته است و همگان می‌دانند که کارآفرینی قابل آموزش است. در گذشته یکی از موارد عمده اختلاف بین پژوهشگران کارآفرینی شناسایی منشاء رفتار کارآفرینانه بود. جاکوب ویتز (Jacobowitz) از راه مصاحبه با بیش از ۵۰۰ کارآفرین در طی سه سال به این نتیجه رسیده بود که ویژگی‌های شخصیتی کارآفرینان بسیار مشابه یکدیگر است. لذا نتیجه گرفت که کارآفرینان با این صفت زاده می‌شوند و پرورش نمی‌یابند. بعدها به این دیدگاه انتقاداتی وارد شد و پژوهشگران براساس مدل شاپیرو (Shapiro) و بررسی تاثیر محیط نشان دادند که رفتار کارآفرینانه برنامه‌ریزی شده و ارادی است. لذا برخلاف تصورات اولیه که گمان می‌شد کارآفرینان بجای ساخته شدن متولد می‌شوند و ویژگی‌های آنها به قدری نادر و بویژه است که در هر جایی یافت نمی‌شود امروزه مشخص شده که کارآفرینان به جای زاده شدن ساخته می‌شوند. بنابراین، نظریاتی درباره آموزش کارآفرینی مطرح شد. از جمله گس (Gasse) توصیه کرد که کارآفرینی در دبیرستان‌ها زمانی که امکان تعیین مسیر شغلی هنوز باز است آموزش داده شود. کنت (Kent) نحوه آموزش کارآفرینی را برای دانش‌آموزان ابتدائی و متوسطه ضعیف دانست و به سه سطح آموزش کارآفرینی شامل برانگیختن کارآفرینان بالقوه (در سطح مدارس ابتدایی)، الهام بخشیدن به کارآفرینان باقوه (در سطح مدارس متوسطه) و آموزش مهارت‌های لازم برای کارآفرینی (در سطح دانشگاه) اشاره کرد. بنابراین، تا سال ۱۹۹۰ چهار دسته اصلی از دوره‌های آموزش کارآفرینی شکل گرفت که عبارت بودند از: آگاهی و جهت‌گیری به سوی کارآفرینی، توسعه تاسیس شرکت‌ها، رشد و بقای کارآفرینان

و شرکت‌های کوچک، و توسعه شیوه‌های جدید آموزش کارآفرینی (Pardakhtchi & Shafizadeh, 2006., AhmadpourDariyani, 2007).

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که ایجاد مولفه‌های رفتار کارآفرینانه از راه آموزش اهمیت بسزایی در بروز کارآفرینی دارد. منتهی علیرغم اهمیتی که آموزش کارآفرینی در بروز مولفه‌های رفتار کارآفرینانه و در نتیجه ایجاد رفتار کارآفرینانه دارد در پژوهش‌های داخلی و خارجی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. برای مثال پژوهش‌های مصحف و همکاران (Moshaf & et al, 2005)، مهرابی رزوه (MehrabiRezveh, 2006)، بارانی و همکاران (Barani&etal, 2010)، سعیدی مهرآبادی و مهتدی (Saeidi Mehbadi & Mohtadi, 2008)، جونز و انگلیش (Jones&English, 2004). و استریبگ و همکاران (Oosterbeek&etal, 2010). اثربخشی آموزش کارآفرینی را بر تغییر نگرش کارآفرینانه، رفتار کارآفرینانه به‌گونه کلی و یا بر مولفه‌های شناخت فرصت‌های رفتار کارآفرینانه مورد بررسی قرار داده‌اند و از بررسی اثر-بخشی آموزش کارآفرینی بر ۵ مولفه رفتار کارآفرینانه یعنی تصمیم‌گیری، شناخت فرصت‌ها، تعیین ساختار، تامین منابع، و تعیین راهبردها خودداری کردند.

مساله مهم بعدی نقش مشاوره شغلی در آموزش کارآفرینی است که چندان مورد توجه قرار نگرفته است در حالیکه مشاوره شغلی به عنوان سنگ بنای مشاوره، تنوع روش‌ها، و امکان برگزاری جلسات گروهی می‌تواند یک شیوه جدید و مفید آموزش کارآفرینی باشد. پژوهش گالوی و همکاران (Galloway&etal, 2005). لیاقت دار و همکاران (Liaghatdar&etal, 2006). و آیدو و همکاران (Idogho&etal, 2011). که به بررسی اثربخشی شیوه‌های عمومی آموزش کارآفرینی پرداختند نشان‌دهنده همین موضوع است. در پژوهش‌های اندکی که محقق توانسته است در زمینه بررسی اثربخشی روش‌های مشاوره شغلی برای آموزش رفتار کارآفرینانه کارآفرینی پیدا کند نیز تنها برخی از شیوه‌ها مثل نظریه یادگیری اجتماعی کرامبولتز را برای آموزش کارآفرینی مورد توجه قرار داده‌اند و از بکارگیری سایر روش‌ها بویژه روش‌های متناسب با فرهنگ و آداب و رسوم جامعه ایرانی خودداری شده است که از آن جمله می‌توان به پژوهش‌های مهرابی رزوه (MehrabiRezveh, 2006). اشاره کرد. در حالی نتایج پژوهش‌های صیادی و همکاران (Sayadi&etal, 2010). و فکری و همکاران (Fekri&etal, 2011). نشان داده که الگوی چند محوری شفیع‌آبادی به عنوان یکی از روش‌های بومی مشاوره شغلی می‌تواند در توانمند-سازی روان شناختی و آموزش مهارت‌های کارآفرینی موثر باشند.

الگوی چند محوری شفیع‌آبادی (Shafiabady, 1990). که نگرشی رشدی و تکاملی به انتخاب شغل دارد انتخاب شغل فرایندی پویا و هدفمند در درون شیوه زندگی است که تحت تأثیر خود پنداره، ارضای نیازها و توان تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد. پویایی در انتخاب شغل به معنای تحرک، تغییر پذیری، خلاقیت و شادابی است و هدفمندی به معنای آن است که انسان از راه انتخاب شغل در صدد است از احساس حقارت و وابستگی به دیگران رها شود و احساس برتری و استقلال کند. خویشتن پنداره تصویری است که فرد بر مبنای تربیت خانوادگی، آموزش‌های خارج از منزل مثل مدرسه و کودکستان و روابط با همسالان نسبت به جسم، روان، و ذهن خود پیدا می‌کند و براساس آن نگرش نسبت به خودش رفتار می‌کند که انتخاب شغل یکی از این رفتارها است. هم-چنین یکی از دلایل انتخاب شغل ارضای نیازهای جسمی، روانی و اجتماعی است و خود پنداره شغلی زمانی رشد خواهد کرد که با ارضای نیازها همراه باشد. در نهایت برای انتخاب شغل به نیرویی خلاق و تصمیم ساز در فرد نیاز است تا همسو با خودپنداری او را برای تصمیم‌گیری و اقدام بموقع جهت رسیدن به اهدافش یاری کند.

هم‌چنین در پژوهش‌های انجام شده از مقایسه دو روش مشاوره شغلی بویژه دو روش بومی و غیر بومی با یکدیگر برای آموزش کارآفرینی خودداری شده است. در بین نظریات خارجی به نظر می‌رسد نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون (Gottfredson, 1981). از نظر برخی مفاهیم تشابه زیادی با الگوی چند محوری شفیع‌آبادی و به دلیل تاکید بر نقش جنسیت در انتخاب شغل تناسب بیشتری با فرهنگ ایرانی داشته باشد و مقایسه آن با الگوی چند محوری شفیع‌آبادی بتواند کاربرد و هم‌چنین تفاوت دو الگو را در آموزش کارآفرینی بهتر مشخص کند.

گاتفردسون به بررسی چگونگی رشد آرزوهای شغلی می‌پردازد. این نظریه چهار پیش فرض دارد: (۱) فرایند رشد شغلی از دوران کودکی آغاز می‌گردد؛ (۲) آرزوهای شغلی کوششی جهت بروز خویشتن پنداری است؛ (۳) رضایت شغلی به مقدار هماهنگی شغل با فرد بستگی دارد؛ (۴) افراد قالب‌های فکری درباره مشاغل دارند که براساس آن به انتخاب شغل می‌پردازند. گاتفردسون معتقد است. خویشتن پنداری نگرش و باوری است که فرد نسبت به خودش دارد. خویشتن پنداری از عوامل بسیار مثل ظاهر، توانایی‌ها، شخصیت، جنسیت، ارزش‌ها، و جایگاه فرد در جامعه تشکیل می‌شود. او خویشتن پنداری را متشکل از خویشتن پنداری اجتماعی (ادراک نشات گرفته از تحصیلات، پایگاه اجتماعی و جنسیت) و خویشتن پنداری روان شناختی (ادراک نشات گرفته از ارزش‌ها و عوامل شخصی) می‌داند که اولی نقش تعیین کننده‌تری نسبت به دومی در انتخاب شغل دارد زیرا انتخاب شغل موجب می‌شود فرد هویت اجتماعی بدست بیاورد (Brown, 2003).

Zunker, 2006)

لذا، این پژوهش با هدف رفع خلاهای موجود در زمینه پژوهش‌های مرتبط با آموزش رفتار کارآفرینانه و با تاکید بر نقش مشاوره شغلی بویژه روش‌های بومی در آموزش کارآفرینی به دنبال بررسی فرضیه‌های زیر است:

فرضیه اول: بین نمرات مولفه‌های رفتار کارآفرینانه در سه گروه کنترل و آزمایش ۱ و ۲ تفاوت معنادار وجود دارد.

فرضیه دوم: مشاوره شغلی به شیوه الگوی چند محوری شفیع‌آبادی و نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون بر افزایش مولفه‌های رفتار کارآفرینانه موثرند.

فرضیه سوم: بین اثربخشی مشاوره شغلی به شیوه الگوی چند محوری شفیع‌آبادی با نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون بر افزایش مولفه‌های رفتار کارآفرینانه دانشجویان رشته‌های علوم انسانی تفاوت معنادار وجود دارد.

روش شناسی

روش پژوهش ما از نوع نیمه آزمایشی با پیش آزمون و پس آزمون و گروه کنترل است. جامعه آماری ما ۲۵۳ دانشجوی داوطلب علوم انسانی مقطع کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران برای شرکت در کلاس‌های کارآفرینی بودند که نمره کمتری نسبت به سایرین در پرسشنامه رفتار کارآفرینانه کسب کرده بودند. حجم نمونه ۴۵ نفر بود که با روش نمونه‌گیری تصادفی از بین افرادی که نمره کمتری در پرسشنامه رفتار کارآفرینانه گرفته بودند انتخاب گردید. این ۴۵ نفر به‌گونه تصادفی در سه گروه ۱۵ نفره کنترل و آزمایش ۱ و ۲ جایگزین شدند سپس هر سه گروه به پرسشنامه رفتار کارآفرینانه که روایی محتوایی آن به‌وسیله متخصصان خوب ارزیابی شده بود و اعتبارش با اجرا روی ۵۰۰ نفر از دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران از راه ضریب آلفای کرانباخ ۰/۹۰ محاسبه گردید، پاسخ دادند. در مرحله بعد دو گروه آزمایش ۸ جلسه آموزش کارآفرینی براساس مفاهیم بنیادی الگوی چند محوری شفیع‌آبادی و نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون دریافت کردند و در گروه کنترل هیچ مداخله‌ای صورت نگرفت. سرانجام، پس آزمون برای هر سه گروه اجرا شد و داده‌ها با استفاده از آمار توصیفی (فراوانی و درصد فراوانی) و آمار استنباطی (تحلیل کوواریانس و آزمون تعقیبی بن فرونی) مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. با توجه به این که متغیرهایی مثل شهر تهران، رشته علوم انسانی، مقطع ارشد، و دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات متغیرهای کنترل این پژوهش بودند و از آنجایی که گروه‌ها هنگام جایگزینی تصادفی اعضا از نظر اکثر متغیرهای جمعیت شناختی مثل سن و جنس همتا سازی شدند متغیرهای مزاحم تا حد امکان کنترل

شدند. بعلاوه با توجه به این که در این پژوهش از آزمون تحلیل کوواریانس استفاده شد و تحلیل کوواریانس نسبت به عوامل همگونی واریانس‌ها حساس است، ابتدا از آزمون لوین جهت تعیین همگونی واریانس‌ها استفاده شد و همگونی واریانس‌ها مورد تایید قرار گرفت.

یافته‌های پژوهش

الف) یافته‌های توصیفی

جدول ۱. فراوانی و درصد فراوانی نمرات رفتار کارآفرینانه آزمودنی‌ها قبل و بعد از اجرای

متغیرهای مستقل

قبل از شرکت در جلسات آموزشی						
فراوانی			درصد فراوانی			
نمره	گواه	آزمایش ۱	آزمایش ۲	گواه	آزمایش ۱	آزمایش ۲
پایین تر از متوسط	۱۵	۱۳	۱۴	۱۰۰	۸۶/۶۷	۹۳/۳۳
متوسط	۰	۲	۱	۰	۱۳/۳۳	۶/۶۷
بالتر از متوسط	۰	۰	۰	۰	۰	۰
مجموع	۱۵	۱۵	۱۵	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
بعد از شرکت در جلسات آموزشی						
فراوانی			درصد فراوانی			
نمره	گواه	آزمایش ۱	آزمایش ۲	گواه	آزمایش ۱	آزمایش ۲
پایین تر از متوسط	۱۵	۰	۱	۱۰۰	۰	۶/۶۷
متوسط	۰	۰	۰	۰	۰	۰
بالتر از متوسط	۰	۱۵	۱۴	۰	۱۰۰	۹۳/۳۳
مجموع	۱۵	۱۵	۱۵	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

با توجه به این که حداقل نمره پرسشنامه رفتار کارآفرینانه صفر، حداکثر ۲۰، و نقطه برش ۱۰ تعیین شده است. همانطور که جدول شماره ۱ نشان می‌دهد نمره ۸۶/۶۷٪ گروه آزمایش شماره ۱ قبل از اجرای متغیر مستقل پایین تر از متوسط و ۱۳/۳۳٪ متوسط است. اما بعد از اجرای متغیر مستقل نمره ۱۰۰٪ گروه آزمایش شماره ۱ بالاتر از متوسط می‌باشد. همچنین نمره ۹۳/۳۳٪ گروه آزمایش شماره ۲ قبل از اجرای متغیر مستقل پایین تر از متوسط و ۶/۶۷٪ متوسط است. اما بعد از اجرای متغیر مستقل نمره ۹۳/۳۳٪ گروه آزمایش شماره ۲ بالاتر از متوسط و ۶/۶۷٪ پایین تر از متوسط است.

(ب) یافته‌های استنباطی

فرضیه اول: بین نمرات مولفه‌های رفتار کارآفرینانه در سه گروه کنترل و آزمایش ۱ و ۲ تفاوت معنادار وجود دارد.

جدول ۲. نتایج تحلیل کوواریانس در رابطه با فرضیه اول پژوهش

(بررسی تفاوت سه گروه کنترل و آزمایش (۲))

متغیر	درجه آزادی	میانگین مجذورات	F	سطح معناداری	میزان تاثیر	توان آماری
تصمیم‌گیری	۲	۷/۷۳۲	۲۳/۲۹۵	۰/۰۰۰	۰/۵۶۴	۱
شناخت فرصت‌ها	۲	۲۰/۰۸۸	۷۷/۲۸۱	۰/۰۰۰	۰/۸۱۱	۱
تعیین ساختار	۲	۱/۹۹۴	۳۲/۵۴۳	۰/۰۰۰	۰/۶۴۴	۱
تامین منابع	۲	۸/۹۹۲	۱۴/۵۱۶	۰/۰۰۰	۰/۴۴۶	۱
تعیین راهبردها	۲	۲۲/۶۶۴	۳۳/۹۶۵	۰/۰۰۰	۰/۶۵۴	۱

همانطور که جدول شماره ۲ نشان می‌دهد بین میانگین‌های نمره مولفه‌های رفتار کارآفرینانه در سه گروه کنترل، آزمایش ۱ (الگوی چند محوری شفیع آبادی) و آزمایش ۲ (نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون) تفاوت معنادار وجود دارد ($P=0/000 < 0/05$). به عبارتی فرضیه اول پژوهش تایید می‌شود.

فرضیه دوم: مشاوره شغلی به شیوه الگوی چند محوری شفیع آبادی و نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون بر افزایش مولفه‌های رفتار کارآفرینانه موثرند.

جدول ۳. نتایج آزمون بن فرونی برای مقایسه نمره پس آزمون مولفه‌های رفتار کارآفرینانه در گروه

کنترل با آزمایش ۱ و ۲

متغیر	گروه	تفاوت میانگین‌های تعدیل شده	انحراف استاندارد	سطح معناداری
تصمیم‌گیری	گواه	۱	آزمایش ۱	۰/۰۰۲
	گواه	۲	آزمایش ۲	۰/۰۰۰
شناخت	گواه	۱	آزمایش ۱	۰/۰۰۰
	گواه	۲	آزمایش ۲	۰/۰۰۰
تعیین ساختار	گواه	۱	آزمایش ۱	۰/۰۰۰
	گواه	۲	آزمایش ۲	۰/۰۰۰
تامین منابع	گواه	۱	آزمایش ۱	۰/۰۰۰
	گواه	۲	آزمایش ۲	۰/۰۰۱
تعیین راهبردها	گواه	۱	آزمایش ۱	۰/۰۰۰
	گواه	۲	آزمایش ۲	۰/۰۰۴

همانطور که جدول شماره ۳ نشان می‌دهد بین نمرات رفتار کارآفرینانه گروه گواه با آزمایش ۱ و ۲ تفاوت معنادار وجود دارد ($P=0/004, 0/002, 0/001, 0/000 < 0/05$). به عبارتی فرضیه دوم پژوهش تایید می‌شود. یعنی مشاوره شغلی به شیوه الگوی چند محوری شفیع‌آبادی و نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون بر افزایش مولفه‌های رفتار کارآفرینانه موثرند.

فرضیه سوم: بین اثربخشی مشاوره شغلی به شیوه الگوی چند محوری شفیع‌آبادی با نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون بر افزایش مولفه‌های رفتار کارآفرینانه دانشجویان رشته‌های علوم انسانی تفاوت معنادار وجود دارد.

جدول ۴. نتایج آزمون بن فرونی برای مقایسه نمره پس آزمون مولفه‌های رفتار کارآفرینانه در

آزمایش ۱ با ۲

متغیر	گروه	تفاوت میانگین‌های تعدیل شده	انحراف استاندارد	سطح معناداری
تصمیم‌گیری	آزمایش ۱ آزمایش ۲	-۰/۴۰۰۰	۰/۲۷۱۳۹	۰/۴۴۴
شناخت فرصت‌ها	آزمایش ۱ آزمایش ۲	۱/۰۰۰۰	۰/۲۴۶۸۹	۰/۰۰۱
تعیین ساختار	آزمایش ۱ آزمایش ۲	-۰/۰۶۶۷	۰/۱۱۰۷۹	۱/۰۰۰
تامین منابع	آزمایش ۱ آزمایش ۲	۰/۶۶۶۷	۰/۳۳۵۵۵	۰/۱۶۰
تعیین راهبردها	آزمایش ۱ آزمایش ۲	۱/۸۰۰۰	۰/۳۴۹۱۵	۰/۰۰۰

همانطور که جدول شماره ۴ نشان می‌دهد بین نمرات مولفه‌های شناخت فرصت‌ها، و تعیین راهبردهای گروه آزمایش ۱ و ۲ تفاوت معنادار وجود دارد ($P=0/001, 0/000 < 0/05$) که در این بین با توجه به تفاوت میانگین‌ها با گروه گواه در جدول ۳ اثرگروه آزمایشی ۱ (الگوی چند محوری شفیع‌آبادی) بر افزایش دو مولفه نامبرده شده رفتار کارآفرینانه بیش‌تر از گروه آزمایش ۲ (نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون) بوده است.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌ها جدول شماره ۲ نشان می‌دهد بین میانگین‌های نمره مولفه‌های رفتار کارآفرینانه در سه گروه گواه، آزمایش ۱، و آزمایش ۲ تفاوت معنادار وجود دارد. به عبارتی

فرضیه اول پژوهش تایید می‌شود. جدول شماره ۳ نیز نشان می‌دهد که بین نمرات رفتار کارآفرینانه گروه گواه با آزمایش ۱ و ۲ تفاوت معنادار وجود دارد. به عبارتی فرضیه دوم پژوهش تایید می‌شود. یعنی مشاوره شغلی به شیوه الگوی چند محوری شفیع‌آبادی و نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون بر افزایش مولفه‌های رفتار کارآفرینانه موثرند.

نتایج بدست آمده با نتایج پژوهش مهربابی رزوه (Mehrabi Rezveh, 2006). که نشان داد مشاوره شغلی بر افزایش رفتار کارآفرینانه کارجویان موثر بوده است، پژوهش عابدی و شماعتی زاده به نقل از مهربابی رزوه (Mehrabi Rezveh, 2006). که اثربخشی مشاوره شغلی را بر خودکارآمدی کارآفرینی دانشجویان نشان دادند، پژوهش بارانی و همکاران (Barani & et al., 2010) که رابطه بین آموزش کارآفرینی را با متغیرهای مرتبط با کارآفرینی و در نهایت با رفتار کارآفرینانه تایید کردند، پژوهش سعیدی مهرآبادی و مهتدی (Saeidi Mehbadi & Mohtadi, 2008). که مبین اثربخشی دوره‌های آموزش کارآفرینی بر بروز رفتارهای کارآفرینانه بود و با پژوهش جونز و انگلیش (Jones & English, 2004). که مبتنی بر اثربخشی آموزش کارآفرینی بر افزایش توانمندی افراد برای شناخت فرصت‌های ایجاد کسب و کار جدید و بروز رفتار کارآفرینانه بود همخوان است و با پژوهش استریبگ و همکاران (Oosterbeek & et al, 2010). که اثر آموزش کارآفرینی را بر بروز رفتار کارآفرینانه رد کردند و با پژوهش مصحف و همکاران (Moshaf & et al, 2005). که اثربخشی مشاوره شغلی بر تغییر نگرش کارآفرینانه دانشجویان در پس آزمون رد کردند نا همخوان است.

همانطور که مشاهده می‌شود نتایج پژوهش‌ها اثربخشی آموزش کارآفرینی بر پایه مفاهیم بنیادی نظریه‌های مشاوره شغلی را بر افزایش مولفه‌های رفتارهای کارآفرینانه تایید می‌کند. از بُعد شناختی-رفتاری رفتار ما محصول نحوه تفکر و یادگیری‌های ما است. پس طبیعی است که مشاوره شغلی به شیوه الگوی چند محوری شفیع‌آبادی و نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون بر بروز رفتارهای کارآفرینانه موثر بوده باشند. زیرا، از یکسو موجب آشنایی آزمودنی‌ها با اهمیت کارآفرینی می‌شود، از سوی دیگر با تاکید بر تقویت خویشتن‌پنداری نقش مهمی در تغییر دیدگاه افراد نسبت به توانمندی‌های خودشان برای کارآفرین شدن دارند و هم‌چنین با ارائه تمارین مناسب در زمینه ترسیم طرح‌های کارآفرینی نقش مهمی در یادگیری مولفه‌های رفتارهای کارآفرینانه و بروز آنها ایفا می‌کند. ناهمخوانی یافته‌ها با نتایج پژوهش استریبگ و همکاران را نیز می‌توان به نوع نمونه آماری، و نوع آموزش‌های پژوهش استریبگ نسبت داد. چرا که طبق گفته محققان این پژوهش، یکی از

محدودیت‌های مهم پژوهش آنان محدود بودن نمونه انتخابی‌شان و انتخاب آن از یک محل خاص بوده است. به علاوه کیفیت و کمیت جلسات آموزشی از جمله مواردی است که می‌تواند در اثربخشی جلسات آموزشی موثر باشد. همچنین یکی از تبیین‌های استریگ و همکارانش در مورد نتایج حاصله این بود که احتمالاً دانش‌آموزان پس از آشنا شدن با مبحث کارآفرینی فاصله زیادی بین توانمندی خودشان با رفتارهای کارآفرینانه دیدند و به همین خاطر گرایش کمتری نسبت به بروز رفتارهای کارآفرینانه داشتند. اما این بیش‌تر در مورد دانش‌آموزانی که سن کمتری داشتند و زودتر از رسیدن به یک هدف هنگام مواجهه با مشکلات دلسرد می‌شوند می‌تواند صدق کند تا دانشجویان، به علاوه دانش‌آموزان گاه بدون اطلاع کافی و براساس دیدی آرمانگرایانه تصمیم به کاری می‌گیرد و پس از مواجهه با واقعیات احتمال بیش‌تری دارد که تغییر مسیر بدهند، لیکن به نظر می‌رسد دانشجویان بخاطر سن و تجربه بیش‌تری که نسبت به دانش‌آموزان دارند توجه بیش‌تری به واقعیات دارند و دیدشان کمتر آرمانگرایانه است. لذا هنگام مواجهه با چالش و مشکل در طول مسیر رسیدن به هدف‌هایشان دیرتر دلسرد می‌شوند. ناهمخوانی نتایج بدست آمده با پژوهش مصحف و همکاران (Moshaf & et al, 2005). را در پس آزمون می‌توان به اثر بخش بودن مفاهیم بنیادی نظریه‌های بکار گرفته شده در این پژوهش بر متغیر کارآفرینی نسبت به نظریه بکار گرفته شده به وسیله مصحف نسبت داد یا آن را ناشی از کیفیت جلسات برگزار شده دانست بویژه که نتایج پژوهش مصحف در طولانی مدت و پس از ۲ هفته با نتایج این پژوهش همخوان بوده است.

یافته‌های جدول شماره ۴ نشان می‌دهد بین نمرات مولفه‌های رفتار کارآفرینانه آزمایش ۱ با ۲ در مولفه‌های شناخت فرصت‌ها و تعیین راهبردها تفاوت معنادار وجود دارد که در این بین با توجه به تفاوت میانگین‌ها با گروه گواه الویت با گروه آزمایش شماره ۱ است. اما در خرده مقیاس‌های تصمیم‌گیری، تعیین ساختار و تامین منابع تفاوت معنادار بین دو گروه آزمایشی ۱ و ۲ وجود ندارد. به عبارتی، فرضیه سوم پژوهش تایید می‌شود یعنی بین اثر بخشی الگوی چند محوری شفیع آبادی و نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون بر مولفه‌های شناخت فرصت‌ها و تعیین راهبردهای رفتار کارآفرینانه دانشجویان تفاوت معنی‌دار وجود دارد و اثر بخشی الگوی چند محوری شفیع آبادی بیش‌تر است.

نتایج بدست آمده از بُعد خرده مقیاس‌های شناخت فرصت‌ها و تعیین راهبردها با نتایج پژوهش صیادی و همکاران (Sayadi & et al, 2010). که تفاوت معناداری را بین اثر بخشی الگوی چند محوری شفیع آبادی و نظریه شناختی توماس و ولتهوس (Thomas & Velthouse)

در زمینه توانمندسازی روان‌شناختی نشان ندادند، ناهمخوان و از بعد خرده مقیاس‌های تصمیم‌گیری، تامین منابع و تعیین ساختار همخوان است.

علت این که اثر بخشی دو گروه آزمایش ۱ و ۲ در زمینه مولفه‌های شناخت فرصت‌ها و تعیین راهبردها باهم متفاوت و اثر گروه ۱ بیش‌تر بوده است، اما در خرده مقیاس تصمیم‌گیری، تعیین ساختار و تامین منابع اثربخشی هر دو گروه آزمایشی یکسان بوده را می‌توان به بُعد تصمیم‌گیری و هدفمندی در الگوی چند محوری شفیع‌آبادی نسبت داد. چرا که بخاطر وجود این دو بُعد در الگوی چند محوری شفیع‌آبادی آزمودنی‌ها تمرین‌های بیش‌تری در زمینه آشنایی با شیوه‌های حل مساله و تصمیم‌گیری سریع داشتند و همانطور که می‌دانیم در شیوه حل مساله تاکید بر شناخت فرصت‌ها یا راه حل‌های گوناگون، در نظر گرفتن نکات مثبت و منفی هر راه حل، و انتخاب مناسب‌ترین راه حل است که هر دو بر تقویت رفتار کارآفرینانه در خرده مقیاس شناخت فرصت‌ها و تعیین راهبردها موثر است اما گروه آزمایش شماره ۲ چنین تمرین‌هایی نداشته‌اند.

مهمترین محدودیت این پژوهش عدم امکان کنترل تمامی متغیرهای تاثیرگذار بر زندگی آزمودنی‌ها در طول انجام پژوهش بود. براساس نتایج بدست آمده پیشنهاد می‌شود از مشاوره شغلی به شیوه الگوی چند محوری شفیع‌آبادی و نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون بویژه الگوی چند محوری شفیع‌آبادی برای افزایش مولفه‌های رفتار کارآفرینانه علی‌الخصوص مولفه‌های شناخت فرصت‌ها و تعیین راهبردهای دانشجویان علوم انسانی استفاده بشود. هم‌چنین در طراحی جلسات آموزشی پژوهش‌های آینده به سه بعد هدف‌ها، تصمیم‌گیری و نیازها که در الگوی چند محوری شفیع‌آبادی نسبت به نظریه محدودیت و سازش گاتفردسون مورد توجه قرار گرفته و موجب اثر بخشی بیش‌تر الگوی چند محوری شفیع‌آبادی شده است، توجه ویژه‌ای مبذول شود و تمرینات مفید و متعددی در این سه حیطه برای کار با آزمودنی‌ها در نظر گرفته شود.

Reference

- AhmadpourDarmani, M. (2007). *Entrepreneurship*. Tehran: Pardis. (in persian)
- Barani, SH., Zarafshani, K., Delangizan, S., and Hosseini Lorgani, M. (2010). The influence of teaching entrepreneurship on the entrepreneurship behavior of students of Payam Noor University- Kermanshah branch: the entrepreneurship modeling approach, *research and planning quarterly in higher education*, 16(3) , 85-105. (in persian)
- Brown, D. (2003). *Career information, Career counseling. and Career development* . N.Y: pearson sducation Inc.

Fekri, K., Shafiabady, E., Nooranipour, R., Ahghar, GH. (2011). Enabling the family attending women through teaching entrepreneurship skills (by designing job consultancy sessions based on Shafiabadi multi-centre pattern), *the national conference of family attending women*, Shahid Beheshti University. . (in persian)

Fry, L. F. (1993). *Entrepreneurship a Approach* . New York: West.

Galloway, L., Anderson, M., Brown, W & Wilson, L. (2005). Entrepriise skill for the economy. *Education & Training Journal*, 47(1) .

Gottfredson , L. S.(1981). circumscription and compromise: A developmental Theory of occupational aspirations [monograph]. *Journal of Counseling Psychology* , 28, 545-579.

Idogho, P.O, et al. (2011). Entrepreneurship Education and Small-Scale Business Management Skill Development among Students of Auchi Polytechnic Auchi, Edo state, Nigeria. *International Journal of Business and Management*, 6(3), 284-288.

Jones, C., English, J. (2004). A Contemporary approach to Entrepreneurship Education. *Journal of Educational Training*, 46(8-9) .

Liaghatdar, B.E., Abedi, M.J., & Jafarie, M. R. (2006). A Survey of Entrepreneurship Capabilites of Isfahan University Students. *Journal of Research and Planning in Higher Education*, 12 (2), 73-90. (in persian)

Mehrabi Rezveh, F. (2006). *Study of the Influence of job consultancy based on social learning theory of Kramboltz on changing the attitude and entrepreneurship behavior of job seekers of Esfahan city labor department*. master's degree thesis, Allameh Tabatabaei University. (in persian)

Moshaf, H., Abedi, MR ., & Bahrami,F .(2005). the effectiveness of counseling based on krumboltz's social learning theory on entrepreneurialattitude change . *Journal of Modern Educational thought*. 1 (4) , 49-66. (in persian)

Oosterbeek, H, et al. (2010). The impact of entrepreneurship education on entrepreneurship skills and motivation. *Journal of European Economic Review*, 54, 3, 442-454.

Pardakhtchi, M. H and Shafizadeh, H. (2006). *An introduction to organizational entrepreneurship*, Tehran: Arasbaran . (in persian)

Rezaie,M.H & Rahsepar, T.(2009). Examine how the characteristics of an entrepreneurial Darab university students , *Journal of a new approaches in the educational Administration*, 2(4),45-62. (in persian)

Saeidi Mehbadi, M., & Mohtadi, M. M. (2008). Effectiveness of Entrepreneurship Education on the Entrepreneurial Behaviors. *Development of Entrepreneurship*, 1(2), 57-73.

Sayadi, E., Shafiabady, E., and Karami, A.(2010). Compiling the psychological capabilization program based on multi-center model of

Shafiabadi and comparing its efficacy with Tomas & Velthos cognitive model among consultants of Rasht city high schools. *The Consultancy Culture Quarterly*, (1) 1, 19-48.

Sexton, D.L., & Smilor, R.W. (1986). *The Art and Science of Entrepreneurship*. Cambridge, MA: Ballinger Publishing company.

Shafiabadi, A. (1990). A Case for Psychology in Vocational Development. *The Journal of Humanities of the Islamic Republic of Iran*. 2(1,2), 29-33.

Teimoori, R.V., Alagheband, E. (2008). *comparison of the personality characteristics among students of nonprofit and governmental boys high schools in Karaj city*, Master's Degree Thesis, Allameh Tabatabaei University. (in persian)

Timmons, J. (1990). *New venture creation*. Boston: Irwin, Home Woo.

Zunker, V. G. (2006). *Career counseling: a holistic approach*. New York: Thomson learning Inc